

لاپیش‌خواران

«حقیقت‌سمیر» به مثابه تفسیر جاودانگی

روایت مردی که تسلیم نشد!

■ **سمانه صادقی**



این مجموعه به همت دکتر یعقوب توکلی اخذ و تدوین شده و انتشارات سوره مهر، آن را به زیور طبع ارسته است. تدوینگر کتاب در ایضاحی بر محتوای آن، نکات پی آمده را از نظر دور نداشته است:

«سمیر قطار ملقب به قدیمی‌ترین اسیر لبنانی در بند رژیم‌صهیونیستی در ۲۰خرداد ۱۹۶۲ در روستای دروزی‌نشین عیبه از توابع استان جبل لبنان به دنیا آمد. در سال ۱۹۷۹ طی یک عملیات ضدصهیونیستی در شهر صهیونیست‌نشین نهاریا به اسارت درآمد و در لبنان، سردار اسرائیل گرفت. سمیر قطار در تاریخ ۲۲آوریل ۱۹۷۹، در حالی که تنها ۱۷ سال داشت، به همراه سه نفر از اعضای گروه فلسطینی جبهه خلق برای آزادی فلسطین، به شمال اراضی اشغالی نفوذ و به محل اقامت یک نظامی بر جسته صهیونیست به نام دانی هارارن در شهرک نظامی‌نشین نهاریا حمله کردند و در اقدامی متهورانه پس از کشته‌شدن جمعی از نظامیان، او را ربودند! در همین زمان با نیروهای پلیس مواجه و با آنان در گیر شدند که در جریان این درگیری، ژنرال یوسف تساحور، فرمانده نیروهای شمالی ارتش اسرائیل را تا حد مرگ قطعی مجروح کردند. در این درگیری پس از شهادت دو نفر از یارانش، وی و احمد مهند از سوسی نیروهای پلیس رژیم‌صهیونیستی دستگیر شدند. سمیر



در کنار شهید حسن نصرالله، در لحظه آزادی

قطار و احمد مهند در تاریخ ۲۸ژانویه ۱۹۸۵ از سوی دستگاه قضایی رژیم‌صهیونیستی به پنج بار حبس ابد و نیز ۲۷سال و شش‌ماه حبس محکوم شدند. با وجود آزادی احمد در سال ۱۹۸۵ وی پس از تحمل بیش از ۳۰سال زندان در ۱۶ ژوئیه ۲۰۰۸ و در تبادل جزاره دو سرباز اسرائیلی اسیر شده در جنگ اسرائیل و لبنان و بین اسرائیل و حزب‌الله لبنان، به کشور لبنان تحویل داده شد. شاید بیان خاطره شفاهی برای گوینده آن نوعی تخلیه‌خاطر بوده باشد اما برای کسی که

به عنوان یک گزارش‌گر یا مورخ پای صحبت خاطره گو می‌نشیند، هر صفحه از آن خاطرات، کشفی جدید را در حوزه تاریخ و تحولات زندگی اجتماعی رقم می‌زند. نسبت خاطره‌گو و مصاحبه‌کننده، نسبت معدن با استخراج‌کننده آن است و هر قدر که معدن غلیظ‌تر و دارای ذخایر بیشتر و بکرتر باشد، شوق و شغف صاحب معدن به مراتب بیشتر و عمیق‌تر خواهد بود. در سال ۱۳۸۹ پیشنهادی را مطرح کرده و پی گرفتم که ابتدا چندانواع عملی به چشم‌انداز من، مصاحبه با سمیر قطار، اسیر مشهور لبنانی که عده‌ای او را مارکسیست می‌دانستند، چندان جالب به نظر نمی‌رسید. هنگامی که پیشنهاد را به طور جدی‌تری پی گرفتم و مسئولان حوزه هنری را قانع کردم، سمیر قطار حرف‌های بسیاری برای گفتن خواهد داشت و فهرستی از سؤالات از او را که حدود ۲۵مورد می‌شد تهیه کردم، حتی بعضی از دوستان لبنانی ما هم چندان باور نمی‌کردند سمیر قطار چیزی برای گفتن داشته باشد. اما من از ایددام کوتاه نیامدم تا اینکه جنب‌آقای حمزه‌زاده، رئیس انتشارات سوره مهر امید داد این مصاحبه می‌تواند زمینه‌ای برای ورود صاحب این قلم به موضوع تاریخ مقاومت باشد و باامید به خدا، زیر بار هزینه و ریسک اجرای این برنامه رفتم. هیچ‌کس نمی‌دانست، سمیر چه حوادثی را دیده، چه اتفاقاتی در زندان‌های اسرائیل بر سر او رفته و چقدر برای اسرائیل اهمیت داشته است و چرا سیدحسن نصرالله – که سمیر همیشه از او به نام سماحه‌القائد یا سماحه سید می‌کند- صریحا و رسماً اعلام کرد: اگر ما از مزارع شبعاء و کفرشوبا بگذریم، از سمیر قطار نمی‌گذریم، حتی اگر شما بگویید که او یک مارکسیست است!...».

خارپنج

تاریخ ۸۸۴۹۸۴۳۷

پس از آزادی از زندان رژیم صهیونیستی شهیدسمیر قطار بر مزار شهیدسید عباس موسوی



«شکنجه‌های اسرائیلی» در آیینه روایت شهید سمیر قطار

گلوله را در سینه‌ام باقی گذاشتند و اطراف آن را بخیه زدند!

■ **احمد رضا صدری**
رژیم صهیونیستی از بدو تشکیل موساد، همواره در صدد طراحی‌های جدید برای شکست مخالفان و مبارزان بوده است. هم از این روی کارشناسان تربیت شده آن، در برخی کشورها از جمله ایران دوره پهلوی، به تعلیم شکنجه نیروهای امنیتی بوده‌اند. در طول چند دهه اخیر، برخی زندانیان این دولت اشغالگر، به روایت شکنجه‌های اسرائیلی پرداخته‌اند که شهید سمیر قطار در زمره آنان بوده است. او به دلیل انجام عملیاتی علیه صهیونیست‌ها، ۳۰سال در زندان آنان به سر برد. مقال پی آمده بر مبنای اثر «حقیقت سمیر» به نگارش در آمده که به کوشش دکتر یعقوب توکلی تولید شده و انتشارات سوره مهر، آن را روانه بازار نشر ساخته است. امید آن که تاریخ پژوهان و علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■■■■

■ **بدون بی‌حسی و با دم بار یک، گلوله‌ها را از تنم خارج کردند!**

شهید سمیر قطار، در پی انجام عملیات ضد صهیونیستی، پس از آن که هدف چند گلوله قرار گرفت، دستگیر و به محل بازجویی صهیونیست‌ها منتقل شد. شکنجه او از آغازین لحظات، با بیرون آوردن درناک گلوله‌ها آغاز شد. اون این لحظات پررنج را اینگونه به تاریخ سپرده است: «مرا به محل بازجویی بردند. وقتی پاسخی نمی‌دادند، مرتب مرا می‌زدند. چشم‌هایم را بستند و مرا داخل اتاقی انداختند. معلوم بود آنجا زندان نیست، بلکه ساختمانی معمولی بود. وقتی صدای بالگرد را شنیدم، فهمیدم برای بازجویی مرا به جای دیگری خواهند برد. حدم درست بود. مرا روی کف بالگرد انداختند. بالگرد که برخاست، یکی از افراد مرا به سمتی کشید و گفت: می‌خواهیم تو را از بالای بالگرد بیندازیم! چند بار هم هلم داد که بیشتر بترسم! خیلی تلطئه می‌گفت: اکنون تو را این کار را تکرار کرد، تا این که بالگرد فرود آمد و ما پیاده شدیم. مرا به اتاقی بردند و چشم‌بندهایم را باز کردند. تعدادی افسر و سرباز ایستاده بودند؛ بعضی مصاحبه می‌تواند زمینه‌ای برای ورود صاحب این قلم به موضوع تاریخ مقاومت باشد و باامید به خدا، زیر بار هزینه و ریسک اجرای این برنامه رفتم. هیچ‌کس نمی‌دانست، سمیر چه حوادثی را دیده، چه اتفاقاتی در زندان‌های اسرائیل بر سر او رفته و چقدر برای اسرائیل اهمیت داشته است و چرا سیدحسن نصرالله – که سمیر همیشه از او به نام سماحه‌القائد یا سماحه سید می‌دانی- صریحا و رسماً اعلام کرد: اگر ما از مزارع شبعاء و کفرشوبا بگذریم، از سمیر قطار نمی‌گذریم، حتی اگر شما بگویید که او یک مارکسیست است!...».

«دوباره کیسه‌ای به سرم گذاشتند و مرا به صلیب کشیدند. جای دستبند، روی پوستم به شدت زخم شده بود. وقتی وزن بدنم روی این زخم می‌افتاد، پوستم را پاره می‌کرد. این درد هم، به بقیه دردهایم اضافه شد. بدین گونه در سرما، شب سوم را به صبح رساندم. هنوز قطره‌ای آب یا لقمه‌ای غذا به گلویم نرسیده و درد همه وجودم را فرا گرفته بود. توصیف شدت آن همه درد، بسیار دشوار است. از طرفی به سبب خون‌ریزی، تشنگی‌ام شدیدتر می‌شد. صبح روز سوم، مرا به اتاق بازجویی بردند. این بار، دو نفر دیگر در اتاق بودند. ابودکان پرسید: می‌خواهی غذا و آب بخوری؟ گفتم: آب می‌خواهم، دکه‌م روی میزش را فشار داد. یک سرباز آمد و یک لیوان آب آورد. چشمم که به لیوان یکبار مصرف سفیدرنگ افتاد، باور نکردم آب است. همه را یکجا سر کشیدم و باز هم تقاضای آب کردم. ابودکان گفت: فعلا تو را کتک نمی‌زنیم، با هم بحث می‌کنیم تا به تهاجم برسیم و نتیجه بگیریم. گفتم: چه می‌خواهید؟ کاغذی به من نشان داد که با زبان عربی متنی در آن نوشته شده بود. گفت: این کاغذ را بخوان. خواندم. اینطور شروع شده بود: من، سمیر قطار، به دلیل نیاز مالی، به عضویت جبهه مردمی در آمدم، چون خود و خانواده‌ام مشکل مالی داشتیم. مسئولان جبهه مردمی به من وعده دادند بعد از عملیات، پول زیادی به خانواده‌ام پرداخت کنند. آنها مرا آموزش دادند و من آن خواستند برای گسترش وحشت، زن و بچه‌های بیشتری را بکشم. به همین دلیل، مرا به نهاریا فرستادند.».

■ **«بازجوی خوب»، «بازجوی بد»**

بازی «بازجوی خوب، بازجوی بد»، شبیه‌وای رایج در اعتراف‌گیری و شکنجه‌های معطوف به آن است و در دستگاه‌های امنیتی، فراوان از آن بهره گرفته می‌شود. در این میان صهیونیست‌ها، به اشکال متنوعی از این شیوه در یادمان‌های خویش، شر‌حی از آن را بیان داشته است:

«وقتی دوباره کیسه را به سرم کشیدند، کسی در برابرم گفت: تو را کتک زدند؟ گفتم: خودت می‌بینی که بسا من چه کرده‌اند، چشم تو که باز است، آثار این همه شکنجه را نمی‌بینی؟ دستم رده، مرا باز کردند و کیسه سیاه را از سرم برداشتند. مردی ۵۰ساله، درشت هیکل و قد بلند بود. مرا به اتاق دیگری بردند. تلفنی با سربازان صحبت می‌کرد. گویی آنها را توبیخ می‌کرد که چرا من را به این روز انداخته‌اند. گفت: نام من فرید است و مسئول این زندانم، اجازه نمی‌دهم دیگر تو را بزنند، حالا بگو چیزی خورد‌های؟ گفتم: الان چهار روز است که چیزی نخورده‌ام، همه این افراد را زنده‌اند و ابودکان بیشتر از همه. پرسید: چرا تو را شکنجه کرده‌اند؟ از تو چه می‌خواهند؟ گفتم: از آنها پرسید. در دلم خیلی خوشحال شدم؛ این مرا حله از محنت و رنج شدید را به پایان رسانده‌ام و بعد از این، دیگر به آن شکل وحشتناک شکنجه نمی‌شوم. با تلفن، شروع کرد به صحبت کردن. نمی‌دانم از آنها چه پرسید. خیلی آرام صحبت می‌کرد. وقتی صحبتش با تلفن تمام شد گوشی را گذاشت و گفت: گوش کن سمیر، باید به من کمک کنی، تا آنها با تو خوب رفتار کنند! تو نباید دشمنی و لجاجت را ادامه دهی، بین تو کار خودم را انجام دادی، خیلی‌ها ممکن است بخواهند از تو یک نفر مان بسانند، ولی لازم است بعد از این حفره را آینده خودت باشی. من به اینها گفتم، به فکر کار می‌کنم شکنجه ممنوع است. باز هم به تو سر می‌زنم که ببینم وضعیت تو چطور است، ولی تو باید همکاری کنی. دیگر داشتم فکر می‌کردم همه چیز تمام شده است که بعد از لحظاتی سربازان آمد. همان کیسه بدیو را روی سرم گذاشت و دوباره مصلوبم کرد! بعد از مدتی، صدای ابودکان را شنیدم. کیسه را از روی سرم برداشت و گفت: چه شده؟ از من شکایت کردی؟ گفتم: یک نفر کار من پرسید چه شده، من هم توضیح دادم. گفت: حالا قبول می‌کنی، با شبکه عربی اسرائیل همکاری می‌کنی؟ گفتم: صحبت می‌کنم، ولی حرف خودم را می‌زنم. ابودکان باز هم دکه‌های را فشار داد. چند سرباز آمدند و مرا روی آن نیمکتی که در اتاق بازجویی بود، روی شکم خوانداند و با طنابی بلند بستند. سپس شلنگ مشکی بلندی آوردند و ابودکان، با آن محکم به پشت پاهایم زد! سربازها نیمکت را گرفته بودند، تا با تقلائی من نیفتد. وقتی ابودکان خسته شد، شلنگ را به سرباز دیگری داد. همینطور دست به دست شد. فکر کنم حدود ۴۰۰۳۰۰ مرتب به من زدند. آنقدر که خودشان هم خسته شده بودند. سپس طناب‌ها را باز کردند و دوباره کیسه را بر سرم گذاشتند و به دیوار آویزانم کردند. شب که شد، باز هم سربازان آمدند و همان شلاق زدن را شروع کردند. در این بین فرید آمد و با صدای بلند فریاد زد: نرنید زند! آمدن او فقط یک نمایشنامه و بازی بود، بازی بازجوی بد و بازجوی خوب که فرید می‌خواست نقش بازجوی خوب را بازی کند. وقتی کتک‌زدن متوقف شد، فرید گفت: هر وقت تو را می‌زنند، بگو فرید را می‌خواهم، به تو گفتم که لوجو ناش و همکاری کن. گفتم: تو که می‌دانی مرا می‌زنند، شما که فرمانده‌شان هستید، بگویید نزنند. بعد از آن، دوباره مرا روی زمین نشاندد. کیسه روی سرم گذاشتند و آویزانم کردند!...».

■ **شکنجه به شیوه‌های سخت و ارزان**
صهیونیست‌ها در ابداع انجام شکنجه‌های خویش، به دو عنصر سخت و ارزان بودن آن توجه فراوان دارند! چیزی که در آغازین روزهای حضور سمیر در بازداشتگاه، توجه وی را جلب کرد، او دریافت این جماعت، هم دوست دارند تا متهم سخت‌ترین دردها را تحمل کند و هم برای این امر، هزینه چندان‌ی نکرده باشند، چنان که خود گوید: «کیسه پارچه‌ای سیاهی روی سرم گذاشتند که برای من داد. دست‌هایم را دوابار، به دستبند و پابند بستند. از مطب که بیرون آمدم، چیزی نمی‌دیدم. فقط از حرکت پله‌ها متوجه شدم. وارد محوطه دیگری شدم‌ام. مرا به اتاق بازجویی برده بودند. کیسه را از روی سرم برداشتند. دوباره همان پهلوی را دیدم. وقتی کیسه سیاه را از روی سرم برداشتند، شکنجه‌گری ریش قرمز به نام ابودکان، جلویم ایستاده بود. بدون هیچ کلامی، اول مشت محکمی به صورت‌م زد و سپس ضربه‌هایی تند و قوی، به سر و صورت شکم و پشت پاهایم حواله کرد. بدون هیچ توقفی، فحش می‌داد و می‌زد! با آن پابند و دستبند، توانایی هیچ دفاعی را نداشتم. حتی نمی‌توانستم خودم را جمع کنم. وقتی در چنین حالتی به صورت‌م مشت می‌زد، نه فقط همه زخم‌ها بلکه جای پابند و دستبند – که به دلیل فلزی بودن به استخوان‌هایم چسبیده بودند – به شدت درد می‌گرفت. بدتر از همه احساس بی‌دفاع بودن در برابر چنین موجودی بود که بیش از همه انسان را می‌آزرد. وقتی از کتک‌زدنم دست کشیدند، محیط اطراف‌م را با دقت نگاه کردم زیرا یک انقلابی باید وضعیت حاکم بر خود را به خوبی درک کند. اتاق کوچک ۳ در ۲/۵متری‌ای بود با سقفی کوتاه که یک میز و سندیلی برای بازجویی، درست روبه‌روی در آن گذاشته بودند. در چنین فضای، احساس

گفتم که موساد، علاقه فراوانی به شکنجه‌های قدیمی، از آن و در عین حال درناک دارد. به عنوان نمونه به صلیب کشیدن و البته با محاسباتی، وزن جسمی متهم را به‌یاد می‌آورم و زخم‌هایش انداختن، در زمره اینگونه آزار‌ها به شمار می‌رود. راوی در این فقره، به نکات بی‌آمده اشارت برده است:

ر انجام می‌دهد. او روی زخم‌ها را پانسمان نمی‌کرد، فقط پنبه‌ای روی آن می‌گذاشت و بعد هم چسب می‌زد. گلوله‌ای را که به پشت‌م خورده بود نیز درآوردم، دوباره خون زیادی از زخم‌هایم روان شد و درد وحشتناکی همه وجودم را فراگرفت. به همین دلیل به سربازها دستور داد، تا تکه پارچه‌ای در دهانم فرو کنند، تا فریاد نزنم و صدایم آنها را آزار ندهد. با هر حرکتی، پیرمرد شبه پزشک یهودی، کشیده‌ای محکم به صورت‌م می‌نواخت. با هر گلوله‌ای که در می‌آورد و در ظرف می‌انداخت، می‌گفت: این گلوله‌ها را از تن تو بر می‌داریم، دوباره به کارخانه می‌دهیم، تا دوباره از آن در جنگ‌ها استفاده کنیم. گلوله‌های دستم را به همین صورت درآورد. در بیرون آوردن گلوله زیر بغل و پشت‌م خیلی درد کشیدم، به خصوص که معلوم بود عمدی و فقط برای شکنجه این کار‌ها

■ **شکنجه به شیوه‌های سخت و ارزان**
صهیونیست‌ها در ابداع انجام شکنجه‌های خویش، به دو عنصر سخت و ارزان بودن آن توجه فراوان دارند! چیزی که در آغازین روزهای حضور سمیر در بازداشتگاه، توجه وی را جلب کرد، او دریافت این جماعت، هم دوست دارند تا متهم سخت‌ترین دردها را تحمل کند و هم برای این امر، هزینه چندان‌ی نکرده باشند، چنان که خود گوید: «کیسه پارچه‌ای سیاهی روی سرم گذاشتند که برای من داد. دست‌هایم را دوابار، به دستبند و پابند بستند. از مطب که بیرون آمدم، چیزی نمی‌دیدم. فقط از حرکت پله‌ها متوجه شدم. وارد محوطه دیگری شدم‌ام. مرا به اتاق بازجویی برده بودند. کیسه را از روی سرم برداشتند. دوباره همان پهلوی را دیدم. وقتی کیسه سیاه را از روی سرم برداشتند، شکنجه‌گری ریش قرمز به نام ابودکان، جلویم ایستاده بود. بدون هیچ کلامی، اول مشت محکمی به صورت‌م زد و سپس ضربه‌هایی تند و قوی، به سر و صورت شکم و پشت پاهایم حواله کرد. بدون هیچ توقفی، فحش می‌داد و می‌زد! با آن پابند و دستبند، توانایی هیچ دفاعی را نداشتم. حتی نمی‌توانستم خودم را جمع کنم. وقتی در چنین حالتی به صورت‌م مشت می‌زد، نه فقط همه زخم‌ها بلکه جای پابند و دستبند – که به دلیل فلزی بودن به استخوان‌هایم چسبیده بودند – به شدت درد می‌گرفت. بدتر از همه احساس بی‌دفاع بودن در برابر چنین موجودی بود که بیش از همه انسان را می‌آزرد. وقتی از کتک‌زدنم دست کشیدند، محیط اطراف‌م را با دقت نگاه کردم زیرا یک انقلابی باید وضعیت حاکم بر خود را به خوبی درک کند. اتاق کوچک ۳ در ۲/۵متری‌ای بود با سقفی کوتاه که یک میز و سندیلی برای بازجویی، درست روبه‌روی در آن گذاشته بودند. در چنین فضای، احساس



شهیدسمیر قطار در زندان اسرائیل

■ **شکنجه‌های روحی، همواره در کنار شکنجه‌های جسمی، مورد استفاده دستگاه امنیتی اسرائیل بوده است.**
چه اگر زندانی روحیه خود را ببازد، تحمل دردهای جسمی برای او دشوار و حتی غیر ممکن خواهد بود و زودتر لب به اعتراف یا سخنان باب میل شکنجه‌گران باز خواهد کرد. امری که سمیر قطار، آن را در باره خود تجربه کرده بود، اما در برابر آن مقاومت و پایمردی نشان داد